

چین و نظم‌های بین‌الملل

محسن شریعتی‌نیا*

حیدر علی مسعودی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۹/۹

۷



چکیده

تغییر سیستمیک مهم‌ترین روند شکل‌دهنده به تحولات سیاست بین‌الملل است. چین در کانون این روند قرار دارد. یکی از کلیدی‌ترین متغیرهای نقش‌آفرین در روند تغییر سیستمیک و سمت‌وسوی گذار در نظم بین‌المللی، نگرش و رفتار راهبردی قدرت‌های در حال ظهور است. نویسندگان در این مقاله کوشش کرده‌اند نگرش چین به سه نظم هژمونیک، نهادینه و موازنه قدرت را تبیین نمایند. پرسش اصلی پیش روی این مقاله این است که مؤلفه‌های کلیدی شکل‌دهنده به نگرش و رفتار راهبردی چین در قبال نظم‌های بین‌المللی کدام‌اند؟ فرضیه مقاله این است که مخالفت بانظم هژمونیک، نقش‌آفرینی رو به گسترش در نظم مبتنی بر موازنه قدرت، تجدیدنظرطلبی اصلاح‌گرایانه در قبال نظم نهادینه و نهادسازی موازی، مؤلفه‌های شکل‌دهنده به نگرش و رفتار راهبردی چین در قبال نظم‌های بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که رفتار راهبردی چین در سیاست بین‌الملل بسیار پیچیده‌تر از کلیشه‌های رایج همچون «چالشگر» یا «تجدیدنظرطلب» است. این کشور در نظم هژمونیک در موقعیت چالشگر، در نظم موازنه قدرت به‌مثابه جستجوگر امنیت و در نظم نهادینه به‌عنوان بازیگر نظم ساز رفتار کرده است.

واژگان کلیدی: روابط بین‌الملل، چین، نظم بین‌المللی، سیاست خارجی، تغییر سیستمیک

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

* نویسنده مسئول: m_shariatinia@sbu.ac.ir

۲. استادیار روابط بین‌الملل دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

نظم بین‌المللی وارد دوره تغییر سیستمیک به معنای تغییر در توزیع قدرت و تدبیر امور جهانی شده است. یکی از کلیدی‌ترین متغیرهای نقش‌آفرین در روند تغییر سیستمیک و سمت‌وسوی گذار در نظم بین‌المللی، نگرش و رفتار راهبردی قدرت‌های در حال ظهور است. چین مهم‌ترین قدرت در حال ظهور، یکی از قدرت‌های ناراضی و کشوری است که از توان و تمایل برای ایجاد تغییر در نظم موجود بین‌المللی و برساختن نظامی جدید برخوردار است. از همین رو تبیین نگرش این کشور به نظم موجود بین‌المللی و مسیری که برای ایجاد تغییر در آن پیگیری می‌کند، از منظر شناخت روند تغییر سیستمیک و آینده آن حائز اهمیت است.

«چین به‌عنوان بازیگری چالشگر»، به کلیشه رایج در ادبیات روابط بین‌الملل فارسی‌زبانان و تا حدی در زبان رایج علمی جهان بدل شده است. در قالب این کلیشه، چین به گونه‌ای فزاینده نظم موجود را به چالش می‌کشد و روابط این کشور با ایالات متحده رو به تیرگی بیشتر است. اما به نظر می‌رسد که این کلیشه، نگرش و رفتار چین در سیاست بین‌الملل کنونی و همین‌طور واقعیات پیچیده و چندلایه نظام بین‌الملل را بیش از حد ساده می‌کند.

عموماً «نظم» را در نقطه مقابل «آشوب» یا نبود جنگ تعریف می‌کنند. اما پرسش این است که در شرایط «گذار قدرت» در عرصه بین‌المللی، چگونه می‌توان از وجود «نظم» سخن گفت. یکی از راه‌های شناخت نظم بین‌المللی در شرایط گذار، بررسی «نظم‌های مختلف» با درجات متفاوتی از شمولیت و تأثیرگذاری بر روابط بازیگران بین‌المللی است. تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از مدل‌های آرمانی نظم یا سناریوهای محتمل نظم آینده بین‌المللی ارائه شده است. از جمله مرشایمر از نظم‌های واقع‌گرایانه، لیبرال و آگنوستیک؛ باری بوزان از نظم‌های تک‌قطبی، دوچند قطبی و چندقطبی، تیرین فلاکهارت از نظم‌های

1. Global Governance

2. chaos

3. Ideal type

۴. منظور مرشایمر از نظم agnostic این است که تک قدرت برتر، تمایلی به صدور ایدئولوژی داخلی خود به سراسر جهان و در واقع یکپارچه سازی ایدئولوژیک جهان ندارد 14-13 pp. Mearsheimer, 2019.

چندقطبی، چند شریکی^۱ و چند فرهنگی سخن می‌گویند. اما آنچه مبنای نظری این مقاله قرار می‌گیرد، مفهوم بندی جان ایکنبری از سه نظم هژمونیک، موازنه قدرت و نهادینه^۲ است. این مفهوم بندی به دو دلیل عمده انتخاب شده است. اول اینکه این مفهوم بندی، برداشتی پویا و سیال از نظم بین‌المللی ارائه می‌کند و بهتر می‌تواند تحول نظم در شرایط گذار بین‌المللی را توضیح دهد. دوم اینکه طیف وسیعی از الگوهای تعاملات بازیگران از الگوهای آنارشیک تا حکومت قانون در عرصه بین‌المللی را در برمی‌گیرد.

چین در هر سه نظم هژمونیک، موازنه قدرت و نهادینه عمیقاً درگیر است و نگرش و کنش متفاوتی را در هر یک از آن‌ها دنبال می‌کند. تبیین رویکرد و رفتار راهبردی چین نیازمند تفسیر نگرش و رفتار آن در هر یک از این نظم‌هاست. به دیگر سخن در پرتو بررسی نگرش و رفتار چین در هر یک از این نظم‌ها می‌توان به تصویر ذهنی منسجمی از رفتار این قدرت جدید در سیاست بین‌الملل رو به دگرگونی دست یافت.

نویسندگان در این مقاله در پی تبیین نگرش و رفتار راهبردی چین در قبال نظم‌های موجود بین‌المللی و انتخاب‌های این کشور برای ایجاد تغییر در آن‌ها هستند. به دیگر سخن، پرسش مقاله این است که مؤلفه‌های کلیدی شکل‌دهنده به نگرش و رفتار راهبردی چین در قبال نظم‌های بین‌المللی کدام‌اند؟ فرضیه مقاله این است که مخالفت بانظم هژمونیک و محدود کردن اعمال قدرت آمریکا از طریق نهادهای بین‌المللی، چندقطبی‌گرایی، نقش‌آفرینی رو به گسترش در نظم مبتنی بر موازنه قدرت، تجدیدنظرطلبی اصلاح‌گرایانه در قبال نظم نهادینه و نهادسازی موازی، مؤلفه‌های شکل‌دهنده به نگرش و رفتار راهبردی چین در قبال نظم‌های بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. در راستای آزمون فرضیه مورداشاره در بالا، پژوهش به چند گفتار تقسیم شده است. در گفتار نخست، ادبیات موضوع در زبان فارسی مورد بحث قرار می‌گیرد. گفتار دوم معطوف به تبیین چارچوب مفهومی مقاله است. در گفتار سوم نگرش و رفتار راهبردی چین در قبال نظم هژمونیک و مبتنی بر موازنه قدرت مورد بحث قرار می‌گیرد.

1. multi-partner order

۲. این نحوه صورت بندی از نظم نهادینه یا Constitutional order متقدانی نیز دارد؛ از جمله نگاه کنید به:

Badredine Arfi, 2010

گفتار چهارم معطوف به تبیین تجدیدنظرطلبی اصلاح طلبانه به عنوان نگرش و نهادسازی موازی به مثابه کانون کنشگری آن در قبال نظم نهادینه بین‌المللی خواهد بود.

۱. ادبیات موضوع

رفتار استراتژیک چین در حال ظهور یکی از متغیرهای کلیدی شکل‌دهنده به سمت‌وسوی روند تغییر سیستمیک محسوب می‌شود. از همین رو پژوهش‌های روزافزونی در مورد سیاست خارجی این کشور، انتخاب‌های استراتژیک آن و رفتار چین در سیاست بین‌الملل رو به دگرگونی انجام شده است. از آنجاکه مخاطب مقاله حاضر فارسی‌زبانان و هدف از نگارش آن ارتقای ادبیات تخصصی این حوزه به زبان فارسی است، در ادامه مقالاتی که به این زبان در موضوع مورد بحث منتشر شده‌اند بررسی خواهد شد

آثار منتشر شده در مورد جایگاه چین در نظم بین‌المللی و رویکرد این کشور به آن را در دودسته کلی می‌توان جای داد: دسته نخست، ظهور چین در عرصه بین‌المللی را از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل بررسی کرده‌اند. از جمله شیرخانی و محروق دیدگاه‌های کلان نظریه روابط بین‌الملل در مورد ظهور و افول قدرت‌ها، به‌ویژه از منظر تبیین خیزش چین پرداخته و ایراداتی را مطرح کرده‌اند (شیرخانی و محروق، ۱۳۹۷). قلی‌زاده و شفیع‌ی نیز نظریه سیکل قدرت را برای تبیین روابط چین و آمریکا به‌کار برده و بر این نظرند که عدم پذیرش نقش فزاینده چین در امور بین‌المللی از سوی ایالات متحده، زمینه افول آمریکا را فراهم خواهد کرد (قلی‌زاده و شفیع‌ی، ۱۳۹۱).

دسته دیگر از محققان، جایگاه چین در مناسبات جهانی را عمدتاً در بستر روابط دوجانبه با آمریکا مورد بحث قرار داده‌اند. از جمله بهرامی مقدم با استفاده از نظریه نو واقع‌گرایانه ثبات هژمونیک رابرت گیلپین نشان داده است که چگونه رشد اقتصادی چین به تدریج منابع و ضرورت‌های گسترش قدرت دریایی این دولت را افزایش داده است و تفوق دریایی ایالات متحده در پیرامون قلمرو دریایی چین به‌طور فزاینده‌ای با چالش ظهور چین روبرو می‌شود (بهرامی مقدم، ۱۳۹۷). جانسیز و بهرامی مقدم نیز خیزش چین را پدیده‌ای مخرب برای نظم آمریکا در محور شرق آسیا برشمرد و توازن سازی

در برابر این قدرت را راهبرد ایالات متحده در این منطقه برشمرده‌اند (جانسیز و بهرامی مقدم، ۱۳۹۴). تقی زاده انصاری نیز استدلال می‌کند که مقابله با خیزش چین، عامل اصلی گرایش دولت اوپاما به موافقت‌نامه تجارت آزاد موسوم به مشارکت فرا پاسیفیکی بوده است (تقی‌زاده انصاری، ۱۳۹۵). ارغوانی پیرسلامی و اسمعیلی بر این نظرند که عامل اصلی نوسان روابط چین و آمریکا، همراه شدن تعامل دو کشور در حوزه‌های موضوعی چهارگانه (امنیتی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) با متغیرهای الگویی متفاوت است که از یک طرف، مانع همکاری راهبردی و از طرف دیگر، مانع جنگ بین دو کشور شده است (ارغوانی پیرسلامی و اسمعیلی، ۱۳۹۳). سازمند و ارغوانی نیز امکان اجرایی شدن انتخاب‌های استراتژیک چین در محیط بین‌المللی را مورد بحث قرار داده و استدلال کرده‌اند که تحقق خیزش مسالمت‌آمیز در حوزه ژئوپلیتیک با چالش‌های فزاینده‌ای مواجه خواهد شد (سازمند و ارغوانی، ۱۳۹۱).

با مرور ادبیات موجود می‌توان مدعی شد که پژوهشگران عمدتاً بر تبیین تحولات در روابط چین با ایالات متحده و یا ارزیابی نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل متمرکز بوده‌اند. مهم‌تر آنکه در اکثر منابع، بر ویژگی چالشگری چین در مقابل آمریکا تأکید شده است. در ادبیات موجود، پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای در مورد چرایی دفاع چین از نظم نهادینه حاکم بر اقتصاد جهانی، توجه ویژه آن به جایگاه سازمان ملل، تلاش برای تقویت آن، مشارکت در طراحی و اعمال تحریم‌های چندجانبه علیه کشورهای چون ایران و کره شمالی و اهمیت فزاینده چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی این کشور نمی‌توان یافت. نویسندگان در ادامه می‌کوشند نگرش‌ها و رفتارهای چین در قبال نظم‌های سه‌گانه را مورد بحث قرار دهند تا در پرتو آن تصویری فراتر از کلیشه‌های رایج در مورد نگرش و کنش این کشور در سیاست بین‌الملل رو به دگرگونی به دست دهند.

۲. چارچوب نظری: نظم‌های بین‌المللی

مناظره درباره نظم و نظام را می‌توان یکی از حوزه‌های کلیدی مناظرات اندیشمندان روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر محسوب داشت (Ikenberry, 2008; Ikenberry, 2016; Ikenberry, Wang, & Zhu, 2015; Mearsheimer, 2019; Nye, 2016). در این

مناظرات برخی اندیشمندان در نقد مفهوم بندی واقع‌گرایی ساختاری از نظام بین‌الملل و روابط واحدهای آن، مفاهیمی چون جامعه و نظم بین‌المللی را در کانون تحلیل و تفسیر خود از تداوم و تغییر در سیاست بین‌الملل قرار دارند. جان ایکنبری از مهم‌ترین اندیشمندانی است که بر ساخته شدن، تحول و تغییر نظم‌های بین‌المللی در دوره‌های مختلف تاریخی را در کانون مطالعات خود قرار داده است.

از منظر ایکنبری، نظم بین‌المللی به معنای ترتیبات اداره امور در تعاملات گروهی از دولت‌هاست که شامل قواعد بنیادین، اصول و نهادهاست. او استدلال می‌کند که چگونگی طراحی، فروپاشی و معماری مجدد نظم، کلیدی‌ترین مسئله روابط بین‌الملل است. در چارچوب این تعریف، شکل‌گیری و تداوم نظم‌های بین‌المللی منوط به شکل‌گیری و تداوم نوعی توافق هنجاری میان دولت‌های عضو آن نیست بلکه می‌تواند بر مبنای روابط حداقلی دولت‌ها، اجبار یا موازنه قدرت شکل گیرد. در قالب این تعریف، او نظم‌های بین‌المللی را به سه دسته مبتنی بر موازنه قدرت، هژمونیک و نهادینه تقسیم می‌کند. این سه دسته نظم بر اساس نحوه توزیع و اعمال قدرت به‌مثابه اصول سازمان دهنده نظم بین‌المللی، از یکدیگر تفکیک شده‌اند. به‌علاوه این نظم‌ها از لحاظ محدودیت‌هایی که در قالب آن‌ها بر به‌کارگیری قدرت از سوی دولت‌ها اعمال می‌شود، منابع انسجام و همکاری میان دولت‌ها و شرایط بنیادینی که به ثبات یا بی‌ثباتی نظم‌ها شکل می‌دهند نیز با یکدیگر متفاوت‌اند ((Ikenberry, 2006). او بر مبنای مؤلفه‌های مورد اشاره در بالا و نیز تحولات تاریخی سیاست بین‌الملل، سه گونه متفاوت از نظم بین‌المللی را دسته‌بندی می‌کند.

جدول شماره ۱. گونه‌شناسی نظم‌های بین‌المللی (Ikenberry, 2006, p. 24)

نظم نهادینه	نظم مبتنی بر هژمونی	نظم مبتنی بر موازنه قدرت	
حکومت قانون	سلسله‌مراتب	آنارشی	اصل نظم‌دهنده
نهادهای متعهد کننده	بدون محدودیت	اتتلاف‌های متعارض	محدودیت‌ها بر تجمیع قدرت
محدودیت در استفاده از قدرت	برتری قدرت	برابری قدرت	منبع ثبات

همان‌گونه که جدول فوق نشان می‌دهد، در **نظم هژمونیک**، اصل سازمان‌دهنده سلسله‌مراتب است، محدودیتی بر اعمال قدرت وجود ندارد و برتری آشکار هژمون در منابع قدرت، ضامن تأمین و تداوم ثبات در آن به‌شمار می‌آید. دولت فرادست یا چیره با دولت‌های فرودست روابطی سلسله‌مراتبی شکل می‌دهد و اقتدار سیاسی در این قالب اعمال می‌شود. با وجود آنکه در این نظم ممکن است سطوح بالایی از وابستگی متقابل اقتصادی و تفاوت‌های کارکردی میان واحدها پدید آید، اما اقتدار سیاسی متمرکز است. این نظم مبتنی بر فرماندهی و تبعیت است. رابطه فرماندهی و تبعیت می‌تواند در قالب‌ساز و کارهای مختلفی عملیاتی شود. مادامی‌که دولت هژمون سهم عمده‌ای از منابع قدرت را در اختیار داشته باشد، چنین نظمی تداوم می‌یابد.

نظم موازنه قدرت بر بنیان آنارشی به معنای نبود اقتدار مرکزی شکل می‌گیرد. نبود اقتدار مرکزی معمای امنیتی را به معضلی دائمی در روابط دولت‌ها بدل می‌کند و آن‌ها را به‌سوی موازنه سازی در برابر رقبا یا در مواردی نادر به‌سوی همراهی با آنان سوق می‌دهد. به دیگر سخن در چنین نظمی، توازن سازی به انتخاب و اضطراب راهبردی دولت‌ها بدل می‌شود، زیرا راهی غیر از این برای تأمین امنیت و بقا پیش پای دولت‌ها نیست. از همین‌طور توازن‌سازی بنیان شکل‌دهنده و دگرگون‌کننده چنین نظمی است. نظم‌های موازنه قدرت و هژمونیک محصول نحوه توزیع قدرت در سیاست بین‌الملل‌اند. نظم‌های موازنه قدرت تجلی پاسخ سامانمند دولت‌ها به تغییر توزیع قدرت به‌سوی چیرگی‌اند. نظم‌های هژمونیک نیز بر بنیان نحوه متمرکز توزیع قدرت شکل می‌گیرند و تداوم می‌یابند.

نظم نهادینه نظم است که بر محور نهادهای حقوقی و سیاسی مورد توافق دولت‌ها سامان می‌یابد، نهادهایی که کارویژه آن‌ها تخصیص حق و محدود کردن و کانالیزه کردن اعمال قدرت در جامعه بین‌المللی است. از منظر ایکنبری، مهم‌ترین موضوعی که نظم نهادینه را از دو نظم دیگر متمایز می‌کند، وجود مکانیسم‌های کنترلی مشخص بر اعمال قدرت است، مکانیسم‌هایی که در قالب نهادهای بین‌المللی عملیاتی می‌شوند؛ او نظام‌های لیبرال دموکراتیک غربی را نمونه‌اعلای چنین نظم می‌داند و استدلال می‌کند

که پس از جنگ دوم جهانی ایالات متحده و هم‌پیمانانش کوشیده‌اند گونه‌ای ابتدایی از این نظم را در سیاست بین‌الملل شکل دهند. این نظم از سه ویژگی کلیدی برخوردار است. نخست آنکه توافقی میان دولت‌ها بر سر اصول و قواعد نظم وجود دارد. دوم آنکه قواعد و نهادهایی وجود دارد که محدودیت‌های الزام‌آور بر اعمال قدرت از سوی دولت‌ها اعمال می‌کند. سوم آنکه این نهادها و قواعد در نظم فراگیر سیاسی تنیده شده‌اند و به‌آسانی قابل تغییر نیستند. (Ikenberry, 2006: 29)

در دوره پسا جنگ سرد، نظم‌های مورد اشاره در بالا به درجاتی در سیاست بین‌الملل تداوم یافته‌اند. لحظه تک‌قطبی‌شان (Ikenberry, Mastanduno, & Wohlforth, 2009; Ikenberry, Mastanduno, & Wohlforth, 2011) زمینه را برای هژمونی ایالات متحده در برخی عرصه‌های روابط قدرت فراهم آورد، آزادی عمل این کشور و متحدین آن برای جهانی نمودن نظم نهادینه را به شدت افزایش داد و به تدریج احساس ناامنی و واکنش‌های توازن ساز را از سوی برخی دولت‌ها به‌ویژه روسیه و چین برانگیخت و زمینه را برای بازگشت موازنه‌گرایی به سیاست بین‌الملل پساجنگ سرد فراهم آورد. در این دوره چین به‌عنوان قدرتی رو به رشد، در هر سه این نظم‌ها درگیر بوده و رویکردهای مختلفی در قبال آن‌ها پی گرفته است. به دیگر سخن با تبیین نگرش و کنش چین در قبال «نظم‌های بین‌المللی» در دوره پساجنگ سرد می‌توان تصویری دقیق‌تر از رفتار راهبردی این بازیگر کلیدی سیاست بین‌الملل ترسیم نمود.

۳. چین و نظم هژمونیک

تبیین نگرش و کنش چین در قبال نظم هژمونیک چندان دشوار نیست. در دهه‌های پس از انقلاب کمونیستی ۱۹۴۹، مخالفت با چنین نظمی همواره در سیاست‌های اعلامی این کشور ابراز شده است. در دوره زمامداری مائو، مخالفت با هژمونی‌گرایی در قالب مقابله

۱. الکساندر کرولف بر این نظر است که علی‌رغم تک‌قطبی بودن نظام بین‌الملل، به تدریج زمینه برای رفتارهای توازن ساز چین و روسیه در مقابل آمریکا باز می‌شود؛ چراکه از میان شش شرط عدم وجود رفتار موازنه ساز، تنها شرط قدرت نظامی آمریکا باقی مانده است (Korolev, 2018, pp. 890-891)

با امپریالیسم بیان می‌شد و یکی از اصول ثابت شکل‌دهنده به سیاست خارجی این کشور در قبال دو ابرقدرت بود.

در دوره اصلاحات و سیاست درهای باز، مقابله با امپریالیسم شوروی به‌عنوان یکی از اهداف اعلامی و اعمالی در سیاست خارجی این کشور واجد اهمیت بود. با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، از یکسو بنیان همکاری‌های راهبردی چین با ایالات متحده که بر مقابله با توسعه‌طلبی شوروی شکل گرفته بود فرو ریخت و از دیگر سو چین به‌طور فزاینده‌ای از هژمونیک شدن موقعیت ایالات متحده در سیاست بین‌الملل احساس ناامنی کرد. از همین رو مخالفت با هژمونیک به مفهومی پرتکرار در ادبیات سیاست خارجی این کشور بدل شد. بررسی متون سیاست خارجی چین در این دوره نشان می‌دهد که موقعیت هژمونیک ایالات متحده به نگرانی راهبردی جریان اصلی نظریه‌پردازی چینی در مورد نظم بین‌المللی و جایگاه چین در آن بدل شد. محققین برجسته چینی استدلال می‌کردند که آمریکا در موقعیت چیرگی بر نظم بین‌المللی قرار گرفته و این تحول علیه منافع ملی چین است. چیرگی ایالات متحده از منظر آنان از یکسو آزادی عمل بین‌المللی چین را محدود می‌کرد و از دیگر سو زمینه را برای مداخله این کشور در امور داخلی چین فراهم می‌آورد. حزب کمونیست چین نیز در این نگرانی با آنان شریک بود (Blum, 2003). ایالات متحده از هنگام برقراری روابط با چین در اوایل دهه ۱۹۷۰ تا به قدرت رسیدن دولت ترامپ در ۲۰۱۶، همواره استراتژی کلان "تعامل" را در قبال چین پی می‌گرفت. یکی از اهداف کلیدی استراتژی کلان تعامل، پیوند زدن چین به نهادهای نظم بین‌الملل لیبرال و استحاله نظام سیاسی آن به‌نوعی لیبرال دموکراسی بود (Mearsheimer, 2019, p. 23). برخی چین پژوهان و به‌ویژه محققین چینی این راهبرد را "تکامل مسالمت‌آمیز" لقب دادند (Shambaugh, 2011).

حزب کمونیست چین، به‌ویژه پس از شورش میدان تیان آنمن در ۱۹۸۹ که تهدیدات مهمی علیه نظم سیاسی ایجاد کرد و مهم‌تر از آن فروپاشی بلوک کمونیسم، راهبرد تکامل مسالمت‌آمیز ایالات متحده را تهدیدی وجودی علیه خود تلقی می‌کرد. آنان

1. engagement
2. Peaceful evolution

راه حل درازمدت برون رفت از این وضعیت را بنیادگذاری روابط بین الملل جدید می دانستند و در این مسیر همکاری راهبردی با روسیه و اتحادیه اروپا را تجویز می کردند. از همین مقطع مفاهیمی چون چندقطبی گرایی و چندجانبه گرایی در ادبیات سیاست خارجی چین مورد تأکید بیشتری قرار گرفت. (Breslin, 2010) از میانه دهه ۱۹۹۰ این کشور اسناد استراتژی امنیتی ملی خود را در فواصل منظم منتشر کرده است. در تمامی این اسناد از یکسو بر مخالفت چین با هژمونیسم تأکید شده و از دیگر سو اشاره شده که این کشور هرگز در پی هژمونیسم نخواهد بود (State Council, 2019).

در عرصه کنش، رفتارهای یکجانبه گرایانه ایالات متحده در دوره پساجنگ سرد مهم ترین نماد هژمونی گرایی بوده و چین همواره با چنین رفتارهایی مخالفت ورزیده است. در جنگ اول خلیج فارس که با حمله عراق به کویت آغاز شد و با واکنش نظامی مجموعه غرب پایان یافت، چین در قالب مکانیسم های چندجانبه به ویژه شورای امنیت سازمان ملل با تحریم های اعمالی علیه عراق همراهی نشان داد، اما با حمله نظامی به این کشور تلویحاً مخالفت ورزید و آن را نمادی از هژمونی گرایی نامید (Kristof, 1991). در جنگ های یوگسلاوی نیز چین با کاربرد زور در قالب ناتو مخالفت کرد. مخالفت با مداخله ناتو به ویژه در جریان جنگ کوزوو و بمباران سفارت چین در بلغراد، روابط با آمریکا را به سوی بحران سوق داد. در بحران هائیتی در ۱۹۹۱ نیز چین با هرگونه اقدام یکجانبه علیه این کشور مخالفت کرد و بر مدیریت بحران از طریق سازمان ملل تأکید نمود. اما این کشور با مداخله نظامی در سومالی که از طریق چندجانبه گرایی و نقش مؤثر ارکان سازمان ملل متحد صورت گرفت موافقت و از آن حمایت کرد. (Kent, 2009) مخالفت چین با هژمونیسم در دوره پساجنگ سرد گاهی به تنش در روابط دو کشور منجر می شد. بمباران سفارت چین در یوگسلاوی از سوی ناتو و در واقع ایالات متحده منجر به تظاهرات ضدآمریکایی در این کشور شد و بر روابط آنان آثار منفی بر جای گذاشت. در سال ۱۹۹۶، مداخله ایالات متحده در تنش میان چین و تایوان، بحرانی مهم در روابط پکن و واشنگتن پدید آورد.^۱

۱. برای بررسی سیاست چین در قبال خاورمیانه نگاه کنید به: Chaziza, 2013

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، چین آشکارا از مبارزه با تروریسم حمایت کرد، اما در حمله آمریکا به افغانستان تنها در چارچوب شورای امنیت سازمان ملل همراهی نشان داد. با تداوم یکجانبه‌گرایی آمریکا در دوره بوش پسر، چین با تلاش‌های این کشور برای مشروعیت دادن به اقدام نظامی علیه عراق از مسیر شورای امنیت به مخالفت برخاست. حمله یکجانبه آمریکا به عراق و مخالفت چین، روسیه و قدرت‌های اروپایی با آن، زمینه را برای مفهوم‌پردازی‌هایی چون توازن سازی نرم در برابر هژمونی ایالات متحده فراهم آورد (Pape, 2005: 7-8).

بحران مهم دیگری که مخالفت چین با هژمونی طلبی ایالات متحده و یکجانبه‌گرایی به‌عنوان نماد آن بروز و ظهور یافته، بحران هسته‌ای ایران است. از ابتدای شکل‌گیری این بحران تاکنون، چین در سیاست‌های اعلامی و اعمالی همواره بر چندجانبه‌گرایی تأکید نموده و با یکجانبه‌گرایی مخالفت ورزیده است. این کشور در قالب چندجانبه و نهادی شورای امنیت سازمان ملل با تشدید تحریم‌های ایران موافقت کرد و در فشار به این کشور برای بازگشتن به میز مذاکره با آمریکا همکاری نمود. از دیگر سو همکاری با ایالات متحده را به شورای امنیت محدود نموده و همواره از راه‌حل‌های دیپلماتیک و چندجانبه برای حل این بحران سخن گفته است. با خروج آمریکا از برجام و بازگشت به سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه علیه ایران، چین با صراحت از برجام حمایت نموده و با یکجانبه‌گرایی ایالات متحده مخالفت کرده است.^۱

در جنگ سوریه به‌عنوان یکی دیگر از بحران‌های کلیدی سیاست بین‌الملل در دهه‌های اخیر، پکن با مداخله غرب در این جنگ و حمله نظامی برای سرنگون نمودن حکومت بشار اسد مخالفت ورزید و با کنشی هماهنگ با روسیه در شورای امنیت، تلاش‌های ایالات متحده در دوره اوباما برای مشروعیت بخشی به سیاست تغییر رژیم از مسیر شورای امنیت را ناکام گذاشت. کنش چین در بحران سوریه در تاریخ دیپلماسی این کشور در سازمان ملل بی‌سابقه است. از زمانی که چین کمونیست در سال ۱۹۷۱ به سازمان ملل متحد پیوست، این کشور همواره نوعی دیپلماسی بی‌سروصدا را در پیش می‌گرفت. در تمامی این سال‌ها چین تنها ۶ قطعنامه شورای امنیت را وتو نمود. اما با

۱. برای بررسی بیشتر درباره سیاست چین در قبال برنامه هسته‌ای ایران نگاه کنید به: Kondapalli, 2016



آغاز جنگ داخلی سوریه در دیپلماسی بی سروصدای چین در شورای امنیت، تغییراتی پدید آمد. در روند تحول این بحران، چین هفت بار قطعنامه‌های پیشنهادی شورای امنیت علیه دولت بشار الاسد را وتو نمود. چنین کنشی در تاریخ مخالفت‌های نهادی این کشور با هژمونی طلبی و یکجانبه گرایی ایالات متحده بی سابقه است (Chaziza, 2014: 249). بنابراین می‌توان مدعی شد که چین شکل‌گیری نظم هژمونیک را به‌عنوان تهدیدی علیه بقای نظام سیاسی و انسجام سرزمینی خود تعریف کرده است؛ به‌ویژه به‌دلیل حمایت ایالات متحده از تایوان و جدایی طلبان تبت و سین کیانگ. از همین رو مخالفت با این نظم و تلاش برای تضعیف زمینه‌های تحکیم آن در دوره پساجنگ سرد همواره یکی از ابعاد مهم سیاست‌های اعمالی این کشور بوده است.

۴. چین و نظم موازنه قدرت

اشاره شد که نظم مبتنی بر موازنه قدرت در متن توزیع قدرت آنارشیک شکل می‌گیرد، محدودیت‌ها بر تجمیع قدرت در این نظم از طریق شکل‌گیری و تداوم ائتلاف‌های متعارض پدید می‌آید و برابری در منابع قدرت بازیگران مهم‌ترین منبع ثبات و دوام چنین نظامی است. نظم‌های مبتنی بر موازنه قدرت بسیار بیش از سایر انواع نظم، در سیاست بین‌الملل تکرار شده‌اند. پیمان وستفالی در ۱۶۴۸ که بسیاری آن را سرآغاز روابط بین‌الملل مدرن و شکل‌گیری جامعه بین‌الملل برمی‌شمارند، بر بنیان موازنه شکننده قدرت شکل گرفت. در سده‌های بعد نیز تاریخ اروپا به‌عنوان کانون شکل‌دهنده به سیاست بین‌الملل مدرن عمدتاً در قالب شکل‌گیری، تداوم و تغییر نظم‌های مبتنی بر موازنه قدرت متحول شد.

چین کمونیست در متن نظم بین‌الملل مبتنی بر موازنه قدرت دوقطبی متولد شد. از همین رو در روند دگردیسی در این نظم تنیده شد و از تحولات آن به‌شدت متأثر گشت. تبیین و تحکیم جایگاه چین در موازنه قدرت بین‌المللی یکی از اولویت‌های کلیدی نسل اول رهبران به‌ویژه مائوزدوونگ بود. او بر موازنه سازی داخلی در قالب شکل‌دهی به ارتشی قدرتمند تأکید داشت و آن را اولویت نخست کشور برمی‌شمرد. بر همین مبنا چین مائویی دست‌یابی به سلاح هسته‌ای را در کانون توازن سازی داخلی قرار داد، در

۱۹۶۴ به جمع دارندگان تسلیحات هسته‌ای پیوست و بازدارندگی حداقلی را جامه عمل پوشید. در توازن سازی خارجی نیز او نظراتی چون تکیه بر یک‌قطب برای مقابله با قطب دیگر و نظریه سه جهان ارائه داد که موازنه گرایی در کانون آن‌ها بود.

در عرصه کنش، نخستین اقدام راهبردی چین انقلابی، ائتلاف با شوروی برای توازن سازی در برابر ایالات متحده بود. در تداوم این روند چین با هماهنگی شوروی در جنگ کره (۱۹۵۰-۱۹۵۳) درگیر شد و نقش مهمی در متوقف نمودن پیشروی نیروهای ایالات متحده به سوی شمال شبه جزیره کره ایفا کرد. در سطح منطقه‌ای ایالات متحده از سال‌های آغازین جنگ سرد نوعی نظم امنیتی چرخ-پره ای در شرق آسیا شکل داد که هدف کلیدی آن مهار ایدئولوژیک-ژئوپلیتیک چین و شوروی بود، هدفی که بعدها در قالب استراتژی کلان سد نفوذ پیگیری شد. چین به موازات ائتلاف با شوروی، توازن سازی منطقه‌ای را نیز در پیش گرفت. تلاش برای برتری نظامی بر تایوان، جنگ ۱۹۶۲ با هند، حمایت فزاینده از کره شمالی، پاکستان و ویتنام به‌عنوان مؤتلفین منطقه‌ای و حمایت از تشکیل بنگلادش را می‌توان از مهم‌ترین نمادهای کنش موازنه گرایانه چین در سطح تحلیل منطقه‌ای و در دهه‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب کمونیستی برشمرد. ائتلاف چین و شوروی همان‌گونه که واقع‌گرایان در مورد سرشت موقتی ائتلاف‌ها گفته‌اند، دیری نپایید. از اوایل دهه ۱۹۶۰ اختلافات ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک دو کشور رو به گسترش رفت و زمینه را برای فروپاشی این ائتلاف فراهم آورد. در دهه ۱۹۶۰ مائو کوشید کشورهای توسعه‌نیافته و پسا استعماری را در قالب جنبش روستاها علیه شهرها بسیج نماید، کنشی که آشکارا هدف توازن سازی در برابر دو ابرقدرت را داشت، اما چندان توفیق نیافت.

در اوایل دهه ۱۹۷۰ در قالب نظریه تکیه بر یک‌قطب برای مقابله با قطب دیگر، مهم‌ترین چرخش توازن‌گرایانه سیاست خارجی چین کمونیستی صورت گرفت. چین در قالب دیپلماسی بینگ‌پنگ روند احیای روابط با ایالات متحده را آغاز کرد و به تدریج به ائتلافی با این کشور علیه شوروی شکل داد، ائتلافی که تا پایان جنگ سرد تداوم یافت. با پایان جنگ سرد لحظه تک‌قطبی شدن فرار رسید، لحظه‌ای که بنیان ائتلاف چین و ایالات متحده فروپاشید و احساس ناامنی ایدئولوژیک-ژئوپلیتیک چین را افزایش داد.

تصور "پایان تاریخ" فراگیر شد و در پیامد آن آمریکا کوشید لیبرال دموکراسی را به صورت بندی غالب سیاست و حکومت در جهان بدل نماید. در غیاب شوروی، چین بزرگترین نماد گذشته بود، گذشته‌ای که باید دگرگون می‌شد. ایالات متحده فشار ژئواکونومیک-ژئوپلتیک و ایدئولوژیک را بر چین افزایش داد. فشارهای چندلایه هژمون در شرایطی رو به افزایش بود که روسیه به شدت ضعیف شده بود و به دشواری پیامدهای پس از فروپاشی امپراتوری را مدیریت می‌کرد. از دیگر سو شکاف شرق و غرب اروپا از میان رفته بود و اتحادیه اروپا به عنوان قدرتی اقتصادی-هنجاری و پشتیبان ایالات متحده ظهور کرد. (Garver, 2013)

در پیامد این تغییرات رادیکال در توزیع قدرت، محاسبات، برداشت‌ها و به تدریج کنش‌های راهبردی چین متحول شد. از همان سال‌های اولیه پس از فروپاشی شوروی، این کشور از لزوم تغییر در توزیع قدرت بین‌المللی و سوق دادن آن به سوی چندقطبی‌گرایی سخن به میان آورد. این سخن حمایت بین‌المللی چندانی به همراه نداشت. از همین رو در دو دهه نخست پس از جنگ سرد، سازگاری‌گزینشی و توازن سازی داخلی و تدریجی در کانون رفتار راهبردی چین قرار گرفت. این کشور کوشید با گشایش فزاینده بازار بالقوه عظیم و رو به شکوفایی خود به روی ایالات متحده و اروپا منافع مهم مشترکی را با آنان ایجاد نماید. افزون بر این به طور گزینشی با ایالات متحده در برخی مسائل سیاست بین‌الملل آن دوره همراهی نمود.

اما در سالیان اخیر و به‌ویژه پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ و تثبیت رشد اقتصادی چین، این کشور توازن سازی در برابر ایالات متحده را در شمار اولویت‌های راهبردی خود قرار داده است. در تمامی سال‌های پساجنگ سرد، چین توازن سازی داخلی را همواره پیگیری کرده است. دقت در محتوای اسناد استراتژی امنیت ملی این کشور به‌ویژه از ۲۰۰۶ بدین سو گرایش به گسترش عمق و دامنه توازن سازی داخلی را به روشنی نشان می‌دهد. در سند سال ۲۰۰۶ برای نخستین بار از تقویت توان نظامی برای پیروزی در جنگ‌های اطلاعاتی محتمل در میانه قرن بیست‌ویک سخن گفته شده است. افزون بر این توسعه توان نیروی دریایی چین به گونه‌ای که بتواند در آب‌های آزاد حضور مؤثری داشته باشد به عنوان هدف کانونی استراتژی نظامی این کشور برجسته شده است.

در اسنادی که از ۲۰۰۶ بدین سو منتشر شده، به روشنی می‌توان تأکید فزاینده بر موازنه‌گری داخلی در برابر تهدیدات رو به رشد محیط بین‌المللی و مهم‌ترین آن‌ها ایالات متحده را دریافت. خوش‌بینی رهبران چین به محیط بین‌المللی به تدریج رو به کاهش است و کسب آمادگی برای مواجهه با محیط پیچیده شونده سیاست بین‌الملل مورد تأکید بیشتری قرار گرفته است. در تمامی این اسناد پیشبرد چندقطبی‌گرایی به عنوان یک هدف برجسته شده است.

در عرصه کنش، سرعت رشد بودجه نظامی چین در یک دهه اخیر، از تمامی قدرت‌ها به استثنای ایالات متحده بیشتر بوده است. در یک دهه اخیر بودجه نظامی این کشور سالانه رشدی دورقمی را تجربه کرده است. رشد بودجه نظامی در عمل به توسعه قدرت‌نمایی نظامی این کشور به‌ویژه در دریا و به‌طور خاص در بخش‌هایی از اقیانوس آرام و اقیانوس هند که در مفهوم پردازی‌های جدید به ایندوپاسیفیک شهرت یافته منجر شده است. پیشبرد استراتژی موسوم به "قدرت‌نمایی در زنجیره جزایر و نیل به برابری"^{۲۱} با ایالات متحده در تعداد هرچه بیشتری از ابعاد نظامی قدرت در کانون استراتژی کلان توازن سازی چین قرار دارد. (Rand, 2017) این سطح از توازن سازی چین در قالب مفهوم توازن سازی داخلی به معنای ایجاد توازن در برابر قدرت رقیب با تکیه بر منابع قدرت داخلی، قابل تفسیر است. در این قالب از یکسو توانمندی‌های نظامی این کشور در یک دهه اخیر به سرعت رشد یافته و در حوزه‌های مهمی به برابری قدرت با آمریکا دست یافته است. از دیگر سو دامنه استراتژی کلان قدرت‌نمایی در زنجیره جزایر به سرعت در حال گسترش است. هدف اولیه این استراتژی، کسب برتری نظامی در زنجیره نخست جزایر بود که تایوان در کانون آن قرار داشت. در شرایط کنونی این برتری حاصل شده است و موازنه قدرت در دو سوی تنگه آشکارا به سود چین تغییر کرده است (Mearsheimer 2014)..

زنجیره دوم جزایر در دریاهای چین جنوبی و چین شرقی واقع شده‌اند. این زنجیره در سال‌های اخیر کانون قدرت‌نمایی نظامی چین و تلاش‌های این کشور برای تغییر

1. Power projection
2. Power parity

موازنه قدرت بوده است. در دریای چین جنوبی، بیجینگ با ایجاد جزایر مصنوعی، نظامی کردن این جزایر و بی‌اعتنایی به اعتراضات ایالات متحده، کشورهای آسه آن و آرای نهادهای حقوقی بین‌المللی، نشان داده که تغییر موازنه قدرت در این منطقه را هدفی راهبردی تلقی می‌کند. افزون بر این قدرت‌نمایی نظامی چین در دریای چین شرقی نیز در سال‌های اخیر آشکارا رو به گسترش بوده است. این کشور در سال ۲۰۱۳ منطقه شناسایی دفاع هوایی در بخشی از محدوده این دریا ایجاد کرد، گشت زنی دریایی و هوایی در اطراف جزایر مورد اختلاف با ژاپن و حضور نظامی در این منطقه را افزایش داد.

در زنجیره سوم جزایر که بخش‌هایی از اقیانوس هند را دربرمی‌گیرد، نقش‌آفرینی نظامی چین در سال‌های اخیر آشکارا رو به گسترش بوده است. نمادهای این نقش‌آفرینی در برخی روایت‌ها تحت عنوان رشته مروارید مفهوم بندی شده است، بدان معنا که این کشور در زنجیره‌ای از بندرها راهبردی در اقیانوس هند همچون هامبان تاتا در سریلانکا، چیتاگونگ بنگلادش و بندر گوادر پاکستان سرمایه‌گذاری‌های عظیمی صورت داده و بالقوه می‌تواند این بندرها را به پایگاه‌های جدید نیروی دریایی خود بدل نماید. افزون بر این چین در سال ۲۰۱۳ نخستین پایگاه نظامی خود در خارج از جغرافیای این کشور را در جیبوتی احداث کرد.

در سطح تحلیل جهانی، مهم‌ترین نماد کنش توازن گرایانه چین، ارتقای همکاری راهبردی با روسیه است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان با تساهل از شکل‌گیری نوعی ائتلاف میان دو کشور سخن به میان آورد. اشاره شد که مثلث راهبردی آمریکا-چین-شوروی در کانون نظام موازنه دوقطبی جنگ سرد بود. این مثلث در سال‌های اخیر با صورت‌بندی جدیدی احیاء شده است. چین و روسیه به‌گونه‌ای فزاینده ایالات متحده را به‌عنوان تهدید مشترک تصور می‌کنند و همین امر زمینه شکل‌گیری ائتلاف میان آنان و احیای مثلث راهبردی جنگ سرد را فراهم آورده است. روسیه مهم‌ترین تأمین‌کننده نیازهای تسلیحاتی چین است، چین بدل به بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی روسیه و مهم‌ترین سرمایه‌گذار در صنعت نفت و گاز این کشور و مهم‌ترین کشور در کاهش فشارهای

تحریمی غرب علیه مسکو شده است. هماهنگی دو کشور در شورای امنیت سازمان ملل در راستای توازن سازی نهادی در برابر ایالات متحده و نیز همکاری تاکتیکی با آن افزایش یافته است. همکاری و هماهنگی آنان در بحران‌های هسته‌ای ایران و کره شمالی رو به افزایش بوده است. دو کشور با همکاری نزدیک، سازمان همکاری شانگهای به‌عنوان مهم‌ترین نهاد چندجانبه غیرغربی را شکل داده و تداوم بخشیده‌اند. افزون بر این در سال‌های اخیر آنان برگزاری مانورهای نظامی مشترک به‌ویژه در دریای چین جنوبی و شرقی را در دستور کار قرار داده‌اند. اولین سفر خارجی شی جین پینگ پس از به دست گرفتن قدرت در سال ۲۰۱۲ به روسیه صورت گرفت. او بیش از ۲۰ بار با ولادیمیر پوتین دیدار کرده است که نوعی رکورد در تاریخ سیاست خارجی چین محسوب می‌شود.

بنابراین می‌توان مدعی شد که چین به‌گونه‌ای فزاینده در نظم موازنه قدرت درگیر می‌شود و بخش مهمی از کنش سیاست خارجی این کشور در این قالب قابل تفسیر است. کنش توازن گرایانه چین در دو سطح منطقه‌ای و جهانی صورت می‌گیرد. در سطح منطقه‌ای تثبیت برتری نظامی بر تایوان، تغییر موازنه قدرت در دریاهای چین جنوبی و شرقی و نیل به نوعی موازنه قدرت با ایالات متحده در ایندوپاسیفیک در کانون استراتژی توازن سازی این کشور قرار دارند. در سطح موازنه قدرت جهانی، توازن سازی در برابر ایالات متحده انتخاب راهبردی چین محسوب می‌شود. این کشور با تکیه بر دو استراتژی توازن سازی داخلی و خارجی می‌کوشد به نوعی برابری قدرت با ایالات متحده دست یابد. گسترش پرشتاب همکاری راهبردی با روسیه مهم‌ترین نماد توازن سازی خارجی چین در برابر ایالات متحده است (Bin, 2007: 2; Bin, 2011: 6).

۵. چین و نظم نهادینه

اشاره شد که نظم نهادینه بر محور نهادهای سیاسی و حقوقی مورد توافق دولت‌ها شکل می‌گیرد و مهم‌ترین ویژگی متمایزکننده آن از دو نظم دیگر، وجود مکانیسم‌های کنترلی مشخص بر اعمال قدرت است. این نظم در ادبیات نظری روابط بین‌الملل، به‌ویژه در آثار ایکنبری تحت‌عنوان نظم بین‌الملل لیبرال مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

روشن است که این نظم غرب محور است. به دیگر سخن قدرت‌های غربی و به‌ویژه آمریکا قواعد این نظم را نوشته‌اند. چین همچون بسیاری دیگر از کشورهای در حال توسعه کشوری قاعده‌پذیر بوده است. مهم‌تر آنکه به‌طور تاریخی روابط چین کمونیستی و ارکان نظم بین‌الملل لیبرال بسیار پیچیده بوده است. نگرش چین کمونیستی نسبت به این نظم و کنش این کشور در آن را به سه دوره می‌توان تقسیم نمود. در دوره نخست که با پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹ آغاز و تا ۱۹۷۱ و برقراری روابط این کشور با ایالات متحده تداوم می‌یابد، این کشور نوعی تجدیدنظرطلبی انقلابی را در پیش می‌گیرد، بدان معنا که در پی برافکندن بنیان‌های نظم برمی‌آید. از دیگر سو چین مائوئی از سوی ایالات متحده و سایر قاعده‌گذاران این نظم حتی به‌عنوان نماینده ملت چین به رسمیت شناخته نمی‌شود. به دیگر سخن طرفین یکدیگر را نفی و طرد می‌کنند. با برقراری روابط چین با ایالات متحده، کمونیست‌ها کرسی چین در سازمان ملل متحد را در اختیار می‌گیرند و طیف وسیعی از کشورها آنان را به‌عنوان نماینده ملت چین مورد شناسایی قرار می‌دهند. بنابراین چین در مهم‌ترین نهاد نظم نهادینه به‌عنوان کشوری صاحب حق و توازن موقعیت ویژه‌ای برخوردار می‌گردد.

دوره دوم که با برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز آغاز و تا به قدرت رسیدن نسل پنجم رهبران چین در سال ۲۰۱۲ تداوم می‌یابد، این کشور نوعی تعامل‌گرایی با ارکان مادی و هنجاری نظم بین‌الملل لیبرال را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار می‌دهد. با اجرایی شدن برنامه اصلاحات و سیاست درهای باز، پیشبرد توسعه اقتصادی به انتخاب راهبردی حزب کمونیست و مهم‌ترین مؤلفه مشروعیت بخش به تسلط انحصاری آنان بر بلوک قدرت بدل می‌شود. از همین رو آنان تعامل با نظم نهادینه را با اولویت‌بخشی به برقراری و گسترش ارتباط با نهادهای برتن وودز پی‌گیری می‌کنند. در این دوره مهم‌ترین تحول در روابط چین با نظم نهادینه در فرایند الحاق این کشور با سازمان تجارت جهانی رخ می‌دهد. این کشور برای الحاق به گات/سازمان تجارت جهانی حدود ۱۳ سال با طرف‌های مختلف، به‌ویژه ایالات متحده مذاکره می‌کند، بزرگ‌ترین تغییر در نظام حقوقی خود در دوره مدرن را صورت می‌دهد، به بیش از ۱۰۰۰ سؤال تخصصی در مورد اقتصاد خودپاسخ می‌دهد و سرانجام در سال ۲۰۰۱ به

این نهاد ملحق می‌شود. الحاق به این نهاد چنان در تسهیل ارتباط و اتصال اقتصاد چین با اقتصاد سیاسی بین‌الملل مؤثر بود که برخی آن را مهم‌ترین گام در اجرای سیاست درهای باز خوانده‌اند. با الحاق به این نهاد و تداوم همکاری نزدیک با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، چین پس‌اجنگ سرد در لایه اقتصادی نظم نهادینه تنیده شد.

در لایه سیاسی و امنیتی، سازمان ملل متحد و به‌ویژه شورای امنیت از جایگاه ویژه‌ای در رادار سیاست خارجی و راهبردی چین برخوردار شده‌اند. این کشور همواره به نقش سازمان ملل و شورای امنیت در مدیریت بحران‌ها و مناقشات بین‌المللی اولویت‌بخشیده و به موازات آن نقش مهم‌تری در تأمین بودجه موردنیاز این نهاد و مشارکت در مدیریت آن یافته است. بر مبنای آمارهای سال ۲۰۱۸، چین دومین تأمین‌کننده بودجه سازمان ملل بوده است. مهم‌تر آنکه چین در سال‌های اخیر به بزرگ‌ترین تأمین‌کننده نیروهای حافظ صلح این سازمان بدل شده است.

تعهد چین به رژیم منع اشاعه تسلیحات کشتارجمعی یکی دیگر از ابعاد مهم نگرش این کشور در قبال لایه سیاسی-امنیتی نظم بین‌الملل لیبرال است. این کشور که به‌طور تاریخی منتقد نظام منع اشاعه و حامی دستیابی کشورهای در حال توسعه به تسلیحات هسته‌ای بود، از اوایل دهه ۱۹۹۰، رویکرد سنتی خود را به تدریج تغییر داد و به جمع حامیان منع اشاعه پیوست. این تغییر رویکرد بر همکاری هسته‌ای این کشور با کره شمالی و ایران تأثیرات مهمی برجای گذاشت. به‌عنوان مثال چین در سال ۱۹۹۵ به همکاری‌های هسته‌ای خود با ایران پایان داد. افزون بر فشارهای ایالات متحده، تغییر در نگرش چین در قبال اشاعه تسلیحات هسته‌ای نیز در پایان بخشیدن به این همکاری‌های مؤثر بود. مشارکت چین در طراحی و اعمال تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران و کره شمالی را می‌توان پیامد این تغییر نگرش و نیز اهمیت فزاینده سازمان ملل و شورای امنیت در سیاست خارجی آن برشمرد. (Bill, 2006)

برخلاف ابعاد اقتصادی و سیاسی-امنیتی نظم بین‌الملل لیبرال که چین به‌گونه‌ای فزاینده در آن‌ها تنیده شده و می‌کوشد بیش از تطبیق با این نهادها، در شکل‌دهی به آن‌ها مؤثر واقع شود، روابط این کشور با لایه ایدئولوژیک-هنجاری این نظم همواره پیچیده بوده و در سال‌های اخیر رو به پیچیدگی بیشتر رفته است. این پیچیدگی را در قالب

تفاوت‌ها و تعارضات تعریف وستفالیایی چین از ابعاد ایدئولوژیک-هنجاری نظم نهادینه با تعریف پساوستفالیایی هسته سخت بنیان‌گذاران و حامیان این نظم (ایالات متحده و مؤلفین آن) می‌توان تبیین کرد. در قالب نگرش وستفالیایی به نظم بین‌الملل لیبرال، چین بر تعریف سنتی از حاکمیت که نوعی تقدس‌گرایی در آن نهفته است و آزادی عمل دولت‌ها در مدیریت جوامع تحت حکومت اصرار می‌ورزد. از همین رو با مداخله در امور داخلی کشورها به شدت مخالف است و آن را تنها از مجرای شورای امنیت سازمان ملل و در شرایط بسیار خاصی مجاز می‌شمارد. اما پدران بنیان‌گذار نظم بین‌الملل لیبرال با نگرشی پساوستفالیایی از حاکمیت مشروط و مداخله‌گرایی در کشورهایی که مسئولیت حمایت از شهروندان را نادیده گرفته یا در اعمال آن ناتوان‌اند دفاع می‌کنند. در دوره پساچنگ سرد که اوج مداخله‌گرایی ایالات متحده بوده است، همواره اختلافات سیاسی شدیدی میان چین و این کشورها بر سر مداخله‌گرایی ایجاد شده است.

موضوعات مرتبط با حقوق بشر یکی دیگر از ابعاد اختلاف میان چین و بازیگران قاعده نویس نظم بین‌الملل لیبرال بوده است. در ابتدای دهه ۱۹۹۰ ایالات متحده کوشید با پیوند زدن مسائل حقوق بشری با تجارت، چین را وادار به تغییر رویه در قبال اپوزسیون خود نماید. این راهبرد با مخالفت شدید چین مواجه شد و به تدریج به یکی از اختلافات مهم دو کشور بدل گشت (Zhou, 2005). تعارض چین و مجموعه غرب بر سر موضوع تبت و نماد آن دالایی لاما به‌خوبی این پیچیدگی را نشان می‌دهد. در سال‌های اخیر و با قدرتمندتر شدن چین، مدارای این کشور در قبال حمایت غرب از دالایی لاما و به‌ویژه دیدار رهبران کشورهای غربی با او رو به کاهش رفته است. این کشور به تدریج در قالب‌ساز و کارهایی به‌ویژه تحریم یا تحدید دسترسی شرکت‌ها و شهروندان این کشورها به بازار چین کوشیده هزینه‌های چندین اقداماتی را افزایش دهد. مهم‌تر آنکه با مشارکت فعال در مباحث حقوق بشری سازمان ملل، کوشیده طیفی از کشورهای در حال توسعه را با روایت چینی از حقوق بشر که در آن تأکید بر حقوق اقتصادی است همراه سازد. تعارض رو به افزایش چین و ایالات متحده در مورد رفتار

دولت چین با مسلمانان اویغور نماد جدید روابط پیچیده این کشور با ابعاد ایدئولوژیک-هنجاری نظم بین‌الملل لیبرال است.

دوره سوم نگرش چین به نظم بین‌الملل لیبرال و کنش‌گری در قالب آن باروی کار آمدن نسل پنجم رهبران به ریاست شی جین پینگ آغاز شده و تداوم دارد. این دوره را برخی چین پژوهان، نظم‌سازی موازی نام داده‌اند، بدان معنا که چین در رقابت و نه در تعارض با نظم نهادینه به تدریج در حال نهادسازی چین محور است. در این دوره چین به تدریج دیپلماسی بی‌سروصدا و ابتکارپذیری را که از آغاز دوره اصلاحات در پیش گرفته بود به کناری نهاد و نوعی سیاست خارجی به شدت فعال، ابتکارگرا و نهادساز را در پیش گرفته است. ابتکارات و نهادسازی‌هایی که این کشور در دوره ریاست شی جین پینگ صورت داده در تاریخ مدرن آن بی‌سابقه است. بانک بریکس، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و ابتکار یک کمربند یکراه، مهم‌ترین نمادهای کوشش چین برای نظم‌سازی موازی‌اند. این نهادها چین محور و سلسله‌مراتبی‌اند به‌گونه‌ای که می‌توان گفت این کشور در آن‌ها از موقعیتی هژمونیک برخوردار است. اما نکته کلیدی از منظر بحث حاضر اینکه این نهادها به لحاظ اصول، چارچوب و کارکرد، در تعارض با نهادهای نظم بین‌الملل لیبرال به‌ویژه نهادهای برتن وودز قرار نمی‌گیرند بلکه وارد نوعی رقابت با این نهادها و نیز با ایالات متحده برای پیشبرد سیاست‌های توسعه‌ای در پهنه جهانی شده‌اند.

مگا پروژه یک کمربند یکراه یا راه ابریشم را می‌توان مهم‌ترین نماد دوره سوم نگرش چین به نظم بین‌الملل لیبرال و کنش‌گری در آن دانست (Kohli, 2018; Le & Corre & Pollack, 2017). این مگا پروژه که بلندپروازانه‌ترین طرح همگرایی اقتصادی ارائه شده توسط یک کشور در تاریخ بشر است، وعده سرمایه‌گذاری یک تریلیون دلاری در نزدیک به هزار پروژه را ارائه داده است. پیشبرد این مگا پروژه در دوره ریاست شی جین پینگ در کانون سیاست خارجی این کشور قرار گرفته است. چین تا سال ۲۰۱۹ با ۱۳۷ کشور برای پیشبرد این طرح موافقت‌نامه‌هایی امضا کرد. با پیشرفت تدریجی این مگا پروژه، نگرانی و رقابت‌جویی قدرت‌های کانونی در نظم بین‌الملل لیبرال از نیات

چین و روند اجرایی شدن این طرح رو به افزایش است. ایالات متحده این طرح را نمادی از استعمار جدید که حاکمیت کشورهای ضعیف را نشانه رفته و آنان را در تله بدهی گرفتار می‌کند برشمرده، اتحادیه اروپا از پیامدهای آن و روند اجرای غیر شفاف طرح‌ها ابراز نگرانی نموده، ژاپن مشارکت مشروط و ارائه طرح‌های رقیب به کشورهای در حال توسعه را در دستور کار قرار داده و هند هرگونه مشارکت در این طرح را رد کرده است.

مرحله سوم تعامل چین با نظم بین‌الملل لیبرال تازه آغاز شده است. از همین رو نمی‌توان در مورد آثار آن بر روند خیزش این کشور و نسبت آن با روند کلان تغییر سیستمیک قضاوت قاطعی صورت داد. آنچه مهم است آنکه چین با کنار گذاشتن استراتژی‌های ادغام در این نظم یا انزوا گرایی، گونه پیچیده‌ای از استراتژی کلان تطبیق و شکل‌دهی را در پیش گرفته است. به موازات افزایش منابع قدرت این کشور، شکل‌دهی به تدریج در حال غلبه بر تطبیق است.

نتیجه‌گیری

بر مبنای آنچه آمد می‌توان مدعی شد که در تبیین و تفسیر نگرش چین به سیاست بین‌الملل و کنش راهبردی این کشور باید از کلیشه‌های رایج فراتر رفت. نگرش و کنش این کشور را بر مبنای مفاهیمی چون چالش‌گری یا تجدیدنظرطلبی نمی‌توان به‌دقت توضیح داد. چین به سه نظم هژمونیک، موازنه قدرت و نهادینه نگرش‌های عمیقاً متفاوتی دارد و در نتیجه کنش‌های متفاوتی نیز صورت می‌دهد. این کشور با نظم هژمونیک و تجلیات آن به شدت مخالف است و همواره کوشیده آن را تضعیف نماید. مخالفت آشکار با مداخله در امور داخلی کشورها از سوی ایالات متحده و نیز مخالفت تلویحی با کنش‌های یکجانبه آمریکا به‌ویژه در مواردی چون حمله به عراق را می‌توان نمادهای مهم این رویکرد برشمرد. مخالفت‌های دوام‌دار چین با این نظم ریشه در احساس ناامنی آن از تثبیت این الگوی توزیع قدرت دارد، الگویی که نه تنها چین را به حاشیه سیاست بین‌الملل می‌راند بلکه هسته منافع و امنیت ملی آن را دچار چالش می‌کند. چین در نظم موازنه قدرت عمدتاً بازیگری امنیت‌جو است و تمایلی به تشدید

معمای امنیتی ندارد. کنش به‌شدت تدریجی و محتاطانه این کشور برای تغییر موازنه قدرت در تنگه تایوان، دریای چین جنوبی و دریای چین شرقی نشان‌دهنده غلبه رویکرد امنیت‌جویی بر نگرش راهبردی این کشور در لایه منطقه‌ای است. در لایه جهانی نیز این کشور در به چالش کشیدن موازنه قدرت جهانی آشکارا تدریجی‌گرایانه و با توجه به خط قرمزهای ایالات‌متحده عمل می‌کند. چین در گفتار و کنش سیاست خارجی خود از ائتلاف‌سازی آشکار پرهیز می‌کند و می‌کوشد به‌عنوان دشمن آمریکا بر ساخته نشود.

نگرش این کشور به نظم نهادینه و کنش‌گری در آن در طیفی از دفاع از ارکان این نظم تا مخالفت با برخی ارکان دیگر و تا نهادسازی موازی را در برمی‌گیرد. در دهه‌های اخیر مشارکت چین در نهادهای نظم موجود بین‌المللی آشکارا رو به گسترش بوده است. به دیگر سخن چین کوشیده با حضور فزاینده در این نهادها، ائتلاف‌سازی در درون آن‌ها و تأمین بخش مهمی از منابع مالی موردنیاز آنان، دستور کار این نهادها را در راستای منافع خود تغییر دهد. البته چنان‌که گفته شد مشارکت چین در این نهادها با چالش‌های مهمی نیز همراه بوده است. به دیگر سخن روابط چین با نهادهای هنجاری نظم بین‌المللی به‌ویژه در حوزه حقوق بشر به تدریج پیچیده و خصومت‌آمیز شده است. از همین رو این کشور به تدریج به نهادسازی موازی برای حفاظت از موقعیت بین‌المللی خود، ائتلاف‌سازی و پیشبرد دستور کار بین‌المللی مطلوب خود رو آورده است. نهادسازی موازی چین چالش آشکاری برای نظم نهادینه ایجاد نکرده است، اما رقابت نهادی را افزایش داده است.

سخن‌نمایی آنکه ترسیم تصویر کلان رفتار راهبردی چین در سیاست بین‌الملل نیازمند پایش و تفسیر نگرش و کنش آن در هر سه این نظم‌هاست. به دیگر سخن نمی‌توان بر بخشی از رفتار راهبردی چین در سیاست بین‌الملل متمرکز شد و آن را مبنای تحلیل قرارداد. پیچیدگی و تناقض‌نمایی رفتار راهبردی این کشور ریشه در نگرش و کنش متفاوت آن در هر یک از سه نظم موجود دارد.

منابع

ارغوانی پیرسلامی، و مرتضی اسمعیلی (۱۳۹۳)، «نظام بین‌المللی در حال گذار و روابط دوجانبه آمریکا و چین (۲۰۱۰ - ۱۹۹۱)»، *سیاست دفاعی*، ۸۸(۲۲)، صص ۱۸۴-۱۵۳.

بوزان، ب (۱۳۸۹)، *ایالات متحده آمریکا و سیاست قدرت‌های بزرگ در قرن بیست و یکم*، ترجمه عبدالمجید حیدری: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

بهرامی مقدم، سجاد (۱۳۹۷)، «پاسخ امریکا به قدرت‌یابی دریایی چین در دریای شرقی و دریای جنوبی»، *روابط خارجی*، شماره ۳۷.

تقی‌زاده انصاری، محمد (۱۳۹۵)، «چالش ظهور چین و هژمونی آمریکا در پرتو توافق تجارت آزاد فراپاسیفیک»، *روابط خارجی*، شماره ۸۱ علمی.

جانسیز، احمد؛ بهرامی مقدم، سجاد (۱۳۹۴)، «امریکا و ظهور جهانی چین»، *روابط خارجی*، شماره ۲۷.

سازمند، بهاره؛ ارغوانی پیرسلامی، فریبرز (۱۳۹۱)، «چالش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای و دکنترین ظهور مسالمت‌آمیز چین»، *روابط خارجی*، شماره ۱۴.

شیرخانی، محمدعلی؛ محروق، فاطمه (۱۳۹۷)، «گذار قدرت در شرق آسیا: چشم‌انداز گذار قدرت در پرتو پویایی‌های نوین منطقه»، شماره ۴۸، صص ۱۰۱۹-۱۰۰۱.

Blum, Samantha. (2003), "Chinese Views of US Hegemony." *Journal of Contemporary China* 12, no. 35, 239-264. doi:10.1080/1067056022000054597.

Breslin, Shaun. (2010), *A Handbook of China's International Relations*. London: Routledge.

State Council of the People's Republic of China (2019), "Full Text: China's National Defense in the New Era." The State Council of the People's Republic of China. Last modified 0150. http://english.www.gov.cn/archive/whitepaper/201907/24/content_WS5d3941ddc6d08408f502283d.html.

Kent, Ann E. (2009), *Beyond compliance: China, international organizations, and global security*. NUS Press.

Shambaugh, D. (2011), "International relations studies in China: history, trends, and prospects." *International Relations of the Asia-Pacific* 11, no. 3, 339-372. doi:10.1093/irap/lcr013.

Kristof, Nicholas, (1991), "WAR IN THE GULF: China; Beijing Backs Away From Full Support of the War." *The New York Times - Breaking News*,

- World News & Multimedia. Last modified February 1. <https://www.nytimes.com/1991/02/01/world/war-in-the-gulf-china-beijing-backs-away-from-full-support-of-the-war.html>.
- Badredine Arfi (2010), Rethinking International Constitutional Order: The Auto-immune Politics of Binding Without Binding. *Millennium - Journal of International Studies*, 39(2), 299–321.
- Bin, Y. (2007), *China-Russia Relations: What Follows China's "Russia Year"?* (No. 4). Washington D.C.: CSIS Press Center for Strategic and International Studies. *Comparative Connections: A Quarterly E-Journal on East Asian Bilateral Relations*.
- Bin, Y. (2011), *China-Russia Relations: The Russian-Chinese Oil Politik*. *Comparative Connections* (No. 3). Washington D.C.: CSIS Press Center for Strategic and International Studies.
- Chan, S. (2008), *China, the US and power-transition theory: A critique*. London, New York NY: Routledge.
- Chaziza, M. (2013), China's Policy on the Middle East Peace Process after the Cold War. *China Report*, 49(1), 161–175.
- Chaziza, M. (2014), Soft Balancing Strategy in the Middle East. *China Report*, 50(3), 243–258.
- Flockhart, T. (2016), The coming multi-order world. *Contemporary Security Policy*, 37(1), 3–30.
- Ikenberry, G. J. (2008), The Rise of China and the Future of the West: Can the Liberal System Survive? *Foreign Affairs*, 87(1), 23–37.
- Ikenberry, G. J. (2018), The end of liberal international order? *International Affairs (Royal Institute of International Affairs 1944-)*, 94(1), 7–23.
- Ikenberry, G. J. Mastanduno, M. & Wohlforth, W. C. (2009), Unipolarity, State Behavior, and Systemic Consequences. *World Politics*, 61(1), 1–27.
- Ikenberry, G. J. Mastanduno, M. & Wohlforth, W. C. (2011), *International relations theory and the consequences of unipolarity*. Cambridge UK, New York: Cambridge University Press.
- Ikenberry, G. J. Wang, J. & Zhu, F. (Eds.) (2015), *Asia today. America, China, and the struggle for world order: Ideas, traditions, historical legacies, and global visions*: Palgrave Macmillan.
- Kohli, H. (2018), Looking at China's Belt and Road Initiative from the Central Asian Perspective. *Global Journal of Emerging Market Economies*, 9(1-3), 3–11.
- Kondapalli, S. (2016), China and the Iranian Nuclear Issue—Converting Challenges into Opportunities. *Contemporary Review of the Middle East*, 3(1), 63–76.
- Korolev, A. (2018), Theories of Non-Balancing and Russia's Foreign Policy. *Journal of Strategic Studies*, 41(6), 887–912.
- Le Corre, P. & Pollack, J. (2017), China's rise: What about a transatlantic dialog? *Asia Europe Journal*, 15(2), 147–160, from <https://doi.org/10.1007/s10308-017-0471-8>.
- Mearsheimer, J. J. (2019), Bound to Fail: The Rise and Fall of the Liberal International Order. *international security*, 43(4), 7–50.

- Mearsheimer, John J. (2014), 'Say Goodbye to Taiwan', *The National Interest*, February 25, 2014, available at: <https://nationalinterest.org/article/say-goodbye-taiwan-9931>.
- Nye, J. S. (2016), *Bound to lead: The changing nature of American power*. New York: Basic Books.
- Pape, R. A. (2005), Soft Balancing against the United States. *international security*, 30(1), 7-45.
- Zhou, Q. (2005), Conflicts over Human Rights between China and the US. *Human Rights Quarterly*, 27(1), 105-124.
- An Interactive Look at the U.S.China Military Scorecard. (2017), Retrieved from <https://www.rand.org/paf/projects/us-china-scorecard.html>